

نقدی بر برنامه "پرکار" بی بی سی:

نویسنده: قاری عتیق الله ساکت

برنامه پرکار بی بی سی شب گذشته به ساعت یک الی دو شب گذشته مؤرخ 2014/10/13 تحت عنوان "آیا انسان موجود دو بُعدی است و چیزی بنام روح در بدن او وجود دارد یا خیر" نشر شد. درین برنامه یک پزشک، یک استاد رشته فلسفه و یک پژو هشگر اشتراک داشتند که در میان ایشان صرف یک نفر (پژو هشگر) مدافع وجود روح و دوفنر دیگر منکر وجود روح در کالبد انسان بودند. آقای پزشک که متخصص رشته اعصاب بود، می گفت: "به لحاظ تجربی ثابت شده که اصلاً در وجود انسان چیزی بنام روح وجود ندارد بلکه آنچه تاکنون مردم بچیزی بنام روح باور داشته اند، درحقیقت این عقیده وهم و خیال و چیزی همانند باورهای اساطیری بوده است". وی در برابر این پرسش که چه چیزی در انسان باعث میشود که در وجود وی چیزی بنام "من" و احساس خودی شکل گیرد، پاسخ داد: اصولاً در درون مغز سلولها و لایه های وجود دارند که هراساسی به آن لایه ها و سلولها ارتباط دارد درحقیقت این لایه ها و سلولها هر یک مشخصاً در برابر اجسام بیرونی و حوادث بیرونی وظایف خاصی دارند مثلاً اگر انسان عاشق میشود این حس عشق در درون یک لایه بنام لایه پاداش جا میگیرد که در برابر آن لایه دیگری مقاومت میکند و انسان را از عشق باز میدارد و میگوید که ازین عشق دست بردار، زیرا ممکن است که به آن نرسی. همچنان بویها و رایحه ها، دردها سوزشها و حتی اراده انسانها همه و همه به سلولها و لایه های مختلف و بخصوص مغز ارتباط دارند که هرگاه همان لایه های بخصوص فلج گردند، شخص مورد آزمایش همان بویها و همان درد و سوزش را قبلی را دیگر احساس نمیکند. همچنان لایه دیگری که برای گرفتن و انتقال پیامها لایه دیگری که وظیفه واکنشی را بعهده دارد، نیز در مغز وجود دارد. پس با فلج شدن همه آن سلول ها و لایه ها است که ما میگوییم انسان میمیرد و هرگاه دوباره همان سلولها و لایه ها زنده و احیا گردند، انسان دوباره به زندگی خود ادامه داده خواهد توانست پس روح یعنی مغز و مغز یعنی روح.

باین ترتیب جنابشان از روح، معنی مادی ارایه کردند که میشود گفت به باور ایشان انسان صرفاً موجود یک بُعدی است و درین ارتباط همه ادیان دروغ گفته اند.

متأسفانه که پرچمدار دفاع از وجود روح که وی نیز یک پژو هشگر فلسفه بود، خلاصه کلام دفاعیه وی همانند وکیل های کارناز موده نتوانست عقیده به وجود روح، دو بُعدی بودن و ثنویت انسان را که امروز عقیده کثیری از انسانهای روی زمین و ادیان مختلف را تشکیل میدهد، درست بکرسی بنشانند و بگونه علمی دفاع کند. منابع و نقل قول های او نیز همه مقتبس از فلاسفه غربی چون دیوید هیوم، دکارت و کانت بود و یکی از دلایل ناسفته که وی بعنوان سلاح چوبین درین کارزار بکار میبرد این بود که می گفت: علم نمیتواند فلسفه را رد کند همچنان که فلسفه نمیتواند علم و نظریات علمی را رد کند، قلمرو این دو جد است، بنا شما آقای دوکتور که معتقد به روشهای تجربی هستید نباید بخود حق بدهید که نظریات فلسفی را در باب وجود روح رد کنید.

بنده در ارتباط این برنامه ایراداتی دارم که اینک قرار زیر بیان میشوند:

1- هرگاه انسان دارای دو بُعد نیست و روح عبارت از همان یکمشت گوشت بنام مغز یک شی مادی و ملموس است، پس واضحا که قابل نقل و انتقال نیز هست. بنا اصل انسان همان مغز اوست و سایر اعضای بدن چون دست و پا، ناف، چشم و گوش و غیره فرعی و اساساً خدمت مغز استخدام شده اند. پس آیا میشود که همان یکمشت مغز را از یک انسان زنده به انسان مرده انتقال داده سبب زنده گردانیدن وی شویم؟ واضحا که پاسخ منفی است.

2- اگر اصل انسانیت انسان صرفاً مادی و همان یک مشت مغز است، پس بیایید که همان یک مشت مغز را به داخل یک سامانه چون رایانه (کمپیوتر) انتقال داده بگونه که برنامه گویایی و دستگاه ناطقه و آواز رایانه را با آن مغز انسان پیوست و فعال بسازیم. آیا درینصورت آن رایانه دراصل، یک انسان محبوس در کالبد یک رایانه خواهد بود؟ درانصورت آیا صدای آن انسان را از درون رایانه خواهیم شنید که بگوید: جناب داکتر، من همان فلان انسان هستم و شما مرا در درون یک کمپیوتر جاسازی کرده اید!!!؟ طبعا که این امکان ندارد. البته جناب داکتر و شخص منکر دیگر از روح به پاره از پرسشهای گرداننده پاسخ نداشتند و می گفتند که اینرا دیگر علم و روشهای تجربی هم درباره پاره از کیفیات و واکنشهای انسان که بیرون از حیطه مغز است، اکنون نمیدانند. آیا این "نمیدانم و یا نمیدانم" خود دلیل بر وجود روح در کالبد انسان نیست.

3- عمل شبیه سازی که امروز در غرب و بسا کشورهای دیگر مورد آزمایش قرار گرفته و همین رسانه بی بی سی چندسال پیش خبری را پخش کرد که در بعضی کشورها این عمل بالای حیوانات صورت گرفته و کشور ایران نیز یکی از آنها

میباشد که چندسال پیش گوسفندی را تولید کرده بودند. این تولیدکنندگان خود به این امر اعتراف دارند که آن حیوانات تولید شده هیچیک در برابر واقعات بیرونی اصلاً کوچکترین حرکت و واکنشی از خود نشان نمیدهند و صرفاً همان یک جسم مادی و یامجمعه گوشتی بدون حرکت اند که ذره از شعور حیوانی و اثرات آن در وجود آنها دیده نمیشود. مثلاً اگر حیوان درجایی احساس خطر میکند از آنجا فرار میکند، شخصی را که میشناسد بسوی او میرود، هنگام احساس گرسنگی به خوردن روی میآورد و غیره. حال آنکه این حیوانات شبیه سازی شده صرفاً یک مجسمه گوشتی اند. سوال بنده در اینجاست که پس چرا همین حیوانات شبیه سازی شده با ساختن لایه های مغزی که شما از آن نام میبرید، نتوانسته اند آن ویژگیهای حیوانات اصلی را پیدا کرده هوشمندانه عمل کنند. پس زمانیکه حیوانات نتوانستند با اینهمه دقت تولیدکنندگان آن همانند حیوانات اصلی شوند طبعاً که این نظریه درباره انسان نیز باطل است.

4- چرا در خصوص مسایل و عقاید بحث برانگیزی چون روح، برنامه سازان بی بی سی صرفاً به پژوهشگران فلسفه و سفسطه روی میآورند و باز چرا منبع ثبوت این مسأله صرفاً محدود به فلاسفه غربی میگردد. درحالیکه بنیانگذار و طراح اصلی این نظریه در جهان ادیان سماوی است. من نمیدانم که دیوید هیوم، دکارت و کانت با چند جمله گنگ، نا پخته و ناسفته شان درباره ثنویت وجود انسان چند تا پیرو در جهان دارند که گردانندگان بی بی سی به کارشناسان و نظریه پردازان ایشان عطف توجه نموده از وجود ملیونها پیرو دین بودایی، مسیحی و اسلامی که همه ایشان به وجود و ابدیت روح باور راسخ دارند، چشم پوشی مینمایند. آیا موضوع که به ایمان تقریباً نود درصد انسانهای روی زمین مربوط میشود، به نمایندگی از ایشان صرفاً همان یک پژوهشگر فلسفه که هیچ سر رشته بی از مطالعه ادیان نداشته و اصلاً یک کلمه از نظریات دینی و فلاسفه شرقی و اسلامی بیان نکرد و یا شاید هم نمیدانست، کافی است؟ فکر میکنم درین قسمت گردانندگان آگاهانه و یاهم ناآگاهانه برنامه را خیلیها نامتوازن و غلط طراحی و پیشکش نمودند که با این ترتیب نتایج حاصله از اینگونه برنامه های یکطرفه صرفاً القای نظریات منکرین روح هست و بس. درحالیکه ما امروز در بین پیروان ادیان دیگر چون بودایی مرتاضانی داریم که باریاضتهای شاقه حتی روح اشخاص مرده را احضار و با ایشان تماس برقرار میکنند، با تمرکز و تمرینات روحی با امکان دور و بعید ارتباط میگیرند، و صدها کارهای غیر قابل باور را که اصلاً علم تجربی و مادی در برابر آن هیچ پاسخی ندارد. علامه سلجوقی در یکی از آثار گرانبهایش بنام تجلی خدا در آفاق و انفس این موضوع را بخوبی بیان کرده است.

5- درست دو سال پیش به اتفاق تمام دولتهای جهان اعم از پیروان مختلف ادیان و مکاتب گوناگون فکری، یک سال عیسوی در میان تمام ملل جهان و انسانهای کره خاکی بنام ابرمردی به اسم مولوی جلال الدین بلخی نامگذاری گردید. پس باین معنا زبان مولانا زبان مشترک و تاجایی مورد اتفاق همه مردم جهان است. اگر هم زیاد زیاده روی نکنیم و ویرا زبان مشترک تمام مردم جهان نخوانیم کم از کم نظریات و اندیشه های وی بزرگترین منبع در خصوص مسایل روحی و جسمی است که طبعاً پایگاه او نسبت به فلاسفه غربی بمراتب بیشتر و بزرگتر است. مگر تا حال دیده شده که کدام سال عیسوی بنام دکارت، جان لاک، کانت، دیوید هیوم و غیره ثبت گردد؟

به زبان منابع اول اسلامی چون قرآن و حدیث با ایشان حرف نمیزنیم زیرا نتیجه پیش از پیش برای ما معلوم است که دین ما مورد اتفاق همه انسانهای روی زمین نیست و استدلال کردن آیت و حدیث پیرامون بحث روح برای خود ما یک ارزش است نه برای ایشان. چنانچه سعدی گوید:

آنرا که به قرآن و حدیث زو نرهی ---- آنست جوابش که جوابش ندهی

پس بیابید به زبان شخصی که مورد اتفاق و اعتقاد همه مردم جهان است، حرف بزنینم و از نظریات ایشان به عنوان یک منبع بزرگ و طرفداران مکتب اصالت روح حرف بزنینم که اتفاقاً این شخص ذره کوچکی از اقیانوس بی پایان معارف اسلام بوده است. او میگوید:

تن قفس شکست، تن شد خار جان ---- در فریب داخلان و خار جان
ایشن گوید من شوم همراز تو ---- و آنش گوید نی منم انباز تو
(دفتر اول، ابیات 1852)

درجایی دیگر:

تن همی نازد بخوبی و جمال ---- روح پنهان کرده فرّ و پرّ وبال
گویدش از مزبله تو کیستی ---- یک دو روز از پرتو من زیستی
و بعد میگوید که روح هرگاه از بدن جدا میشود بدن به مردار متعفن میبدل میشود:
بینی از گند تو گیرد آن کسی ---- کو بپیش او همی مردی بسی

پرتو روحت نطق و چشم و گوش ---- پرتو آتش بود در آب جوش (مثنوی، 3276):
آدمی دیده است باقی پوست است ---- دیده آنست که دید دوست است. اینجا مولانا منظورش از دیده همان روح است. درجایی دیگری میگوید:

نقش بردیوار مثل آدمست ----- بنگر از صورت چه چیز آنرا کم است
جان کم است آن صورت بیتاب را ----- رو بجو آن گوهر نایاب را.
درینجا نیز منظور از جان همانا روح است که باین ترتیب وی صریحاً میگوید که انسان موجود دو بُعدی است که از جسم و روح ساخته شده است. و مانند این به ده ها بیت و مثالهای دیگری در مثنوی وجود دارند که انسان را متشکل از دو بُعد معرفی میکنند. پاسخ ایشان به این نظریات اینچنین یک شخص قابل قبول همه جهانیان چیست؟ آیا او در اشتباه بوده؟
در حقیقت باور به وجود چیزی بنام روح در وجود انسان حتی از عقاید انسانهای اولیه و فلاسفه قدیم است. افلاطون در کتاب جمهوری خود به نقل از سقراط آورده که او به شاگردش گلاوکن میگوید: "اجسام فنا میشوند ولی روح همیشه باقی است و تعداد آنها هم کم و زیاد نمیشود. اگر بخواهیم روح را آنچنانکه برآستی هست بشناسیم باید طرز مشاهده خود را تغییر دهیم. اکنون ما روح را در حال آلودگی بمصاحبت جسم و مفاصد دیگر میبینیم و حالانکه باید بدیده عقل مشاهده کنیم تا حالت مجرد و مصفای آنرا دریابیم." (جمهور، صفحه 585). در همین بحث برای اثبات روح حکایه بی را از زبان فرزند "آرمینوس" میگوید که وی در جنگی کشته شد ولی پس از ده روز بگونه معجزه آسا دوباره به قید حیات درآمد و در طول اینمدت بیهوشی که همانند مرده ها افتاده بود، مشاهدات خود را برای دیگران بیان کرد که این حکایه بسیار بسیار زیاد شبیه به روایات اسلامی و احادیث پیامبر درباره کیفیت و چگونگی ادامه داشتن حیات روحی انسانهاست. این شخص فرزند آرمینوس که نامش "ایر" است چنین روایت میکند:

بمجرد اینکه روح من از جسم من جدا شد من بهمراهی بسیاری مردم دیگر براه افتادم و ما همچنان رفتیم تا جایی شگفت انگیز رسیدیم که آنجا دو دریچه متصل بیکدیگر روی زمین دیده میشد و درست روبرو و بالای آنها دو دریچه هم در آسمان بود. در میان این دو دریچه، قضاتی نشسته بودند و اعمال نفوس را قضاوت میکردند. کسانی را که عادل مییافتند اول لوحه ای متضمن گواهی عدل بسینه آنها نصب مینمودند و سپس آنها را بسمت راست که بسوی آسمان میرفت، هدایت میکردند. و اما در مورد نفوس ظالم اول لوحه ای به پشت آنها نصب مینمودند که اعمال هر یک در آن ثبت و بسوی زیر زمین رهنمون میشدند. یکتعداد ارواح بسیار خسته و آلوده به غبار و کثافات و بعضی دیگر بسیار درخشان" (همان، صفحه 591)
غرض از ذکر این مطلب از کتاب جمهوری افلاطون اینست که همانند این حکایه انسانها در ادوار مختلف زندگی چه در خواب و چه در بیداری و یا هم حالات نظیر این شخص، اینگونه تجارب روحی برایشان دست داده که همه حکایت از وجود چیزی بنام روح در بدن انسان میکنند که این غیر از مغز است. درینصورت نمیدانم که پاسخ منکرین روح به پیروان این مکتب و این گونه تجارب روحی چی است؟ باز اگر روح همان یک مشت گوشت بنام مغز است پس بنا به ویژگی مادی بودن هیچ فرقی از سایر اعضای مادی دیگر بدن نخواهد داشت که بالاتر از سایر اجزای بدن کار کرده نتوانسته در حدود مکان مشخص و محدود ایفای وظیفه مینماید. حالانکه امروز در جهان با استفاده از روح کارهای اعجاب برانگیزی انجام میدهند. مرحوم سلجوقی در کتاب مشهورش بنام تجلی خدا در آفاق و انفس تحت عنوان "موجودیت روح" چنین میگوید:
"یکی از سنگرهای برفی که مردم عادی و ظاهر بین در عقب آن پناه برده اند، انکار ایشان از روح است. اما امروز برخلاف زعم ایشان در ممالک غرب اشخاص و مؤسسات زیادی است که در علم روح و در علم روح و در عالم آن تدقیق میکنند. درین مباحث: ادراک از راه دور، گماشتن بر مکانهای دور، خواب مغناطیسی، گذشته خوانی، حاضر نمودن ارواح و غیره به شدت داخل تفحصات اند. من خودم (سلجوقی) تیلی پتی یعنی ادراک از راه دور را پیش از آنکه عملاً بدانم، شخصاً ملاحظه کرده بودم و صدای یک دوست خود را که در حال احتضار بود، از مسافه خیلی دور شنیده بودم". سپس جناب سلجوقی در ادامه این بحث میفرماید: چیزی که موجب تعجب من شده است احضار ارواح است که این کار در قاهره در بین سنه های 1338 تا 1341 عملاً در نزد من خودم آنجا حضور داشتم، صورت گرفت و چند روح را در مجلسی که بودم، احضار کردند.
ادراک از دور را "ابتون سنکلیری" امریکایی بدرجه ای مشق کرده که در حضور مردم از راه دور با خانم خود بدون هیچ وسیله ای فنی مخابره میکند و حتی بعضی اشکال را که بعضی اهل مجلس انتخاب میکنند، آنرا خانم او در شهر دیگری به قلم رسم میکند ولی چون "سنکلیر" یک دانشمند مادی است نام این مهارت عجیب را تشعشع انسانی نامیده است" (تجلی خدا در آفاق و انفس، ص 91)

اعتراف میکنم که این نقل قولها همه نظریات اعتقادی بدون کاربرد روشهای تجربی و مادیکر ایانه است. ولی پرسش اینجاست که پاسخ منکرین روح درباره این رخدادها چیست؟ علم مادی و طبابتی و طرفداران مادیت روح که نفس، ذهن، روح و من را یکی و همه را منسوب به مغز میدانند، چه پاسخی در برابر اینگونه مسایل دارند؟
در اخیر این بحث را با یک پرسش به شیوه روش تجربی که خود ایشان معتقدند، پایان میبرم و آن اینکه:
اگر آنچنانکه شما میگویید چیزی بنام روح در بدن انسان وجود ندارد بلکه زندگی انسان قطعاً وابسته به مغز است، پس آیا میشود که با انتقال همان مغز و جابجایی آن در درون کله حیوانات دیگر چون سگ، پشک، شادی و غیره جابجا کرده انسانیت را از یک شخص به حیوان منتقل بسازیم. زیرا شما معتقدید که تمام احساسات، قوه ها بشمول قوه ناطقه، قوه حافظه ادراکات، خلاقیت و غیره در مغز انسان، و در درون لایه ها و سلولهای آن وجود دارند. پس بر حسب این نظریه شما باید که

مغز انسان بامجموع این قوه ها که در داخل خود دارد، در یک ظرف دیگری چون کلهء چهارپایان، ویا هم هر شیء دیگری به نطق و حرف زدن، خلاقیت، ابتکار و سایر فعالیتهای انسانی خود ادامه داده قطع نظر از اینکه چه ظرفی، باید عین فعالیتهای روزانه را انجام دهد. در اخیر باید بگویم که برنامهء مذکور یکی از مزخرفترین برنامهء بود که از چنین یک رسانه یی تا حال مشاهده نمودم.